

# انسان

## و جهانهای ممکن

استاد سید محمد خامنه‌ای

### چکیده

صفحه هدایت؛

قوس صعود؛

قوه خیال.

گرچه انسان در حوزه علم منطق یک «نوع» مستقل شمرده شده و او را مرکب از حیوان و ناطق تعریف کرده‌اند اما در عمل و در واقعیت خارج نمی‌توانیم انسان را مانند دیگر موجودات مادی بصورت یک بسته و در یک چارچوب منطقی و باصطلاح در قالب یک «نوع» و موجودی مرکب از حیوان و ناطق معرفی کنیم، زیرا ابعاد متغیر افراد بشر دائماً سرشت او را تغییر می‌دهد و هر جوهری از هر فرد انسان راه مخصوص برای خود می‌یابد تا سیر کمالی خود را طی کند. راهی که با راه دیگر و با جهانی که افراد دیگر انسان برای خود می‌سازند فرق دارد. نوعیت هر نوع (مثلاً انسان) به فصل اخیر (فصل و محصل) اوست، پس اگر فصل حقیقی (و اشتقاقی و نه منطقی) او یک نوع مبهم یا دارای مراتب تشکیکی یا مختلف باشد، هر فرد انسان دارای فصل خاص خود است و فصل خاص خود را دارد و نوعی منحصر به فرد است.

جواهر غیر مادی بهمین دلیل نوع منحصر بفرد می‌باشند. و انسان را اگر نفس او بدانیم که صورت

مسئله انسان مسئله دشواری است که در بیشتر عرصه‌های فکری و علمی و فلسفی ظاهر می‌شود و از مهمترین مسئله‌های فلسفی است، اگر خود آنرا مهمترین مسئله فلسفی ندانیم، و جادارد که با دقت مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

سبب اهمیت مسائل، مربوط به کلیدی بودن شناخت انسان برای شناخت خدا و جهان و راههای زندگی است. و سبب دشواری آن وجود ابعاد مختلف در انسان است. پیچیدگیهای روح یا نفس انسان، تعدد و شگفتی قوای داخلی و ذهنی او و حتی پدیده‌های شگفت جسمانی انسان و تن او، از او یک موجود ناشناخته ساخته و پس از باری تعالی نوبت انسان است که بگویند «ما عرفناک حق معرفتک».

علاوه بر پیچیدگیهای درونی انسان، هر انسانی در روابط خود با خدا و با طبیعت و با عالم کبیر وضعی خاص خود را دارد که بر پیچیدگی ذات و عمل انسان می‌افزاید. و این خاص و یکتا بودن وضعیت و درون هر انسان افراد انسان را بقدری متفاوت می‌سازد که حتی دو انسان را هم نمی‌توان همانند یکدیگر شمرد.

### کلیدواژگان

جهانهای ممکن؛

انسان؛



حقیقی اوست (در پشت این صورت جسمانی) از همان حیث نوع منحصر بفرد خواهد بود بلحاظ مجرد و عدم نیاز به جسم.

از این نظر انسان را می‌توان مانند مجردات «نوع منحصر بفرد» شمرد. برخلاف حیوانات که افراد آن اسیر نوع خود هستند و هر حکمی که بر فرد حیوان جاری شود بر بقیه افراد آن نیز جاری و صادق است، ولی در انسان اینگونه نیست.

سرشت حیوان سرشتی ثابت است که براساس قوانین طبیعی و داده‌ها (دیتاها)ی هر نوع خاص از موجودات شناخته می‌شود که به آن داده‌ها «غریزه» می‌گوییم. حیوان، آزادی و اختیار ندارد و فاقد اراده است و نمی‌تواند از چارچوب غرایز خود قدمی به بیرون بگذارد اما انسان از برکت اراده و اختیار خود می‌تواند بر غرایز خود - یعنی برنامه اجباری آفرینش - چیره شود و می‌تواند برای خود نرم‌افزار تهیه کند و برنامه بنویسد و می‌تواند برابر طرح اجرایی و عملی خود عمل کند و راهی برای خود برگزیند که با راه دیگران متفاوت است و برای خود جهانی طراحی کند که با جهان دیگران منطبق نیست و همصدا با حافظ بگوید:

«فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم» البته این قاعده به آن دسته از انسانهایی مربوط است که مانند حیوانات اسیر غرایز خود و برده خشم و شهوت نمی‌باشند زیرا اینگونه انسانها بصورت انسان ولی در سیرت حیوانند و حکم انسان حیوانمنش از انسان حقیقی مورد بحث ما جداست. در انسانشناسی بایستی انسان راستین را مرکز بحث قرار داده و دشواری مسئله انسان و انسانشناسی در این دسته انسانهاست، یعنی انسانی که هر فرد آن نوع منحصر بفرد است، نه انسان‌نماهای

حیوان سرشت.

اشکال نشود که افراد انسان در «فطرت» برابرند و همه یکسان فرزند آدم و دارای نفخه الهی از روح او هستند و همه انسانها از نظر فلسفه دارای نطق یا لوگوس می‌باشند (که آنرا عقل یا اراده یا قدرت بیان یا هرچیز دیگری از این ویژگیها می‌توان تعریف کرد). پاسخ آنستکه همه این ویژگیهای مشترک در انسان مربوط به قوس نزول و آیین آفرینش است نه در قوس صعود که محور بحث ما می‌باشد و در آن تا حد زیادی زمام زندگی و آینده و سرنوشت بدست خود انسان است و لیاقت تکلیف را یافته و خلیفه الهی بر روی زمین شده است و از سرچشمه فیض مطلق سیراب می‌شود.

اگرچه نوع انسان همان حیوان ناطق است اما فصل «ناطق» در انسان فقط امری بالقوه است و همه انسانها بالقوه ناطقند اما انسانی که منش حیوانی دارد و قوه نطق خود را با جهاد و تلاش تکامل طلبانه به فعلیت نرسانده است در همان اسفل سافلین حیوانیت باقی می‌ماند، همچنانکه قرآن می‌فرماید: ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین ءامنوا و عملوا الصالحات... (سوره تین).

ممکن است «احسن تقویم» همان قوه نطقی باشد که امتیاز انسان از دیگر موجودات مادی است و اگر به فعلیت نرسد انسان در پایینترین مرحله می‌ماند. آیه دیگری که می‌فرماید:

والعصران الانسان لفی خسر الا الذین ءامنوا و عملوا الصالحات... (سوره عصر).

ایمان و عمل صالح یا حکمت نظری و حکمت عملی در نظر قرآن مجید سبب ترقی و رهایی انسان، هم از اسفل سافلین و هم از خسران و از دست دادن سرمایه نطق و فطرت انسانی می‌گردد.



براین اساس، حرکت تکاملی و ارادی انسان یک حرکت دستجمعی و نوعی نیست و برخلاف انسان در قوس نزول - که نوعی برابری در میان افراد انسان هست - هر انسان متکامل در قوس صعود یک مسافر تنها در جاده‌ای خلوت و تنهاست. بهمین دلیل است که هر انسانی برای خود در ارتباط با خدا و جهان و عالم کبیر عالمی جداگانه دارد و جهان او با جهانهای دیگر متفاوت است و بالاتر از آن هر انسانی در محدوده ذات و کردار خود یک جهان است که در کنار جهانهای دیگر زندگی مستقل خود را دارد.

بنظر من اصطلاح «جهانهای ممکن»، شایسته همین انسانهاست و انسان مصداق واقعی عنوان جهانهای ممکن می‌باشد.

در فلاسفه غربی اولین بار لایبنیتس اصطلاح جهانهای ممکن را در فلسفه خود وارد کرد و نتیجه گرفت که در ذهن خدا (یعنی در علم خدا) جهانهای دیگری هم ممکن بود ولی خداوند عملاً این جهان را پسندید و آفرید و جهان دیگری عملاً ممکن نیست. این مطلب را فلاسفه ما، بعنوان نظام احسن و منحصر بفرد بودن آن قبلاً مطرح کرده بودند.

می‌دانیم که موضوع نظام احسن یا جهان ممکن لایبنیتس مربوط به قوس نزول و مرحله خلق و آفرینش است. اما مطلبی که ما درباره انسانهای راشد و متکامل تحت عنوان جهانهای ممکن معرفی می‌کنیم مربوط به قوس صعود است و در این باره مؤیداتی در احادیث هست مثلاً «الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق»<sup>۱</sup>، یعنی اگر هر طریق بسوی خدا (الی الله) و هر سالک و مسافر و آداب سفر و نیت سلوک را یک جهان فرض کنیم بینهایت جهان ممکن وجود دارد که بسته به همت و نیت و عزم و عمل هر سالک با جهان دیگر سالکان فرق می‌کند. و در مناجاتهای

امام سجاده (ع) آمده است: «الهی فاسلک بنا سبیل الوصول الیک و سیرنا فی أقرب الطرق للوفود علیک»<sup>۲</sup>. شاید آیه «و کلّمهم آتیه یوم القیامة فرداً»<sup>۳</sup> (مریم/۹۵) و «لقد جئتمونا فردای کما خلقناکم اول مرّة»<sup>۴</sup> (انعام/۹۴) ناظر به همین مطلب - یعنی فردی بودن راهها - باشد.

بر این اساس هر فرد انسان برای خود یک جهان مستقل است نه بدلیل آنکه انسان عالم صغیر است و هرچه در عالم کبیر هست در درون انسان هم وجود دارد و امام علی (ع) فرمود: «و فیک انطوی العالم الاکبر» (جهان بزرگ در درون تست) زیرا آن بینش نیز نظر به قوس نزول دارد و در نتیجه باز هم انسانها همانند جهان خارج مجموعه‌ای از اراده‌ها / برنامه‌ها / رویدادها / و حرکت اشتدادی است و همه یا بیشتر این عناصر و ارکان حیات انسانی و سلوک معنوی او شخصی و مخصوص به فرد فرد انسانهای سالک است زیرا برای سیر و سلوک الی الله بینهایت (یا بعدد انفس خلاق) جاده و راه (طریق) وجود دارد و این شبیه خطوط ژئودزیک مرتسم بر روی کره زمین یا فضای منحنی جهان است که هم مستقیم است و هم بینهایت.

نکته‌ای که باید در اینجا به آن توجه داشت آنستکه جهان مستقل (و ممکن) بودن افراد انسان هنگامی «مصیب» است یعنی او را به هدف واقعی کمال او

۱. راهها بسوی خدا بعدد نفسهای مردم است. (حدیث)

۲. مناجات هشتم امام سجاده (ع) در مناجاتهای خمه عشر. (یعنی خداوندا ما را از راههایی راهبری کن که به تو می‌رسد و از نزدیکترین راههایی که بر تو وارد می‌شود). سبیل یعنی راههای فراوان که برخی نزدیکتر است.

۳. همه بصورت فردی در روز قیامت به پیشگاه الهی می‌آیند.

۴. همانگونه که بصورت فرد آفریده شدید بصورت فرد نزد ما آمدید.



می‌رساند که در راه و جاده پهناوری جای داشته باشد که آفریدگار برای او فراهم ساخته و ضامن وصول آن به فرجام نیک است.

قرآن از این راه الهی به «صراط مستقیم» تعبیر کرده که با وجود عرض عریض بینهایت گونه خود فقط یک راه است و مانند همان خطوط ژنودزیک - که به آن اشاره و تشبیه کردیم - بر روی فقط یک صفحه قرار دارد که می‌توان آنرا «صفحه هدایت» نامید و بحسب اراده‌های مختلف بشر و تفاوت‌های دیگر آنها در تفکر و عمل گسترش می‌یابد و سلوک و رفتارهای انسانی - و نه حیوانی - بشر را در خود جای می‌دهد.

صراط مستقیم الهی را می‌توان با شریعت و دین حق منطبق دانست که راه فطرت و راه اسلام است.<sup>۵</sup> قرآن در کناره این صراط، به دو صراط دیگر که گمراهگر و خطا می‌باشد تصریح نموده: یکی صراط مبغوضین و دیگر صراط ضالین<sup>۶</sup>، که سیر در آنها سلوک نیست و پای همت و صدق و اجتهاد نمی‌طلبد بلکه سقوط و هلاک است و ره به ترکستان می‌برد نه به کعبه مقصود. راه خدا - صراط مستقیم - دشوار است و متعالی و به همت و اراده قوی نیاز دارد و صراط‌های دیگر براساس میل و غریزه می‌باشند و دامگه شیطانند و در همه جای یک شکل و قالب است و تنوع تحولات بشر ناشی از اراده اوست که بستگی به فردیت فرد دارد و حکم کلی بر نمی‌دارد.

اراده در انسان قوه‌ی استثنایی و شخصی - برخلاف غرایز انسان - که کاربرد آن در هر کس با دیگری متفاوت است و نباید آنرا با کاربرد غرایز (که در همه افراد یک نوع مشابهند) خلط کرد.

اختلاف اراده انسانها، مسیرهای مختلفی را برای بشریت ترسیم می‌کند و همه فرازونشیبهای تاریخ و تنوع رویدادهای جوامع انسانی معلول همین تکثر

اراده‌ها و اختلاف آنهاست و بهمین سبب است که موجودات دیگر هیچیک «تاریخ» ندارند.

xxx

عامل اختلاف جهان انسانها منحصر به اراده او نیست بلکه به قوه خیال انسان هم مربوط است. چون حیوان - بعقیده ما - دارای قوه خیال نیست و از اینرو قادر به خلاقیت نمی‌باشد ولی انسان دارای قوه خیال، بلکه سلطان عالم خیال خود (و باصطلاح خیال متصل) است و هر فرد انسان برای خود جهانی مستقل است که در آن دهها و صدها مخلوق خلق می‌شود و از بین می‌رود بدون آنکه به عالم خیال افراد دیگر مربوط شود یا با خیال همه افراد بشر لزوماً مشابه و متحد باشد.

بنظر ملاصدرا و برخی عرفا همین قوه خیال بشر است که زندگی اخروی و بهشت و جهنم او را می‌سازد و او را بسوی آن جهان مجرد رهنمون می‌گردد.

عامل و بُعد دیگری که افراد انسان را از دیگران و حتی از جهان خود جدا می‌سازد و جهانی تازه برای فرد می‌سازد، «عشق» نام دارد. عشق نوعی پدیده رهایی از قواعد جامد جهان می‌باشد و خود مسئله‌ای وجودشناختی و مهم است، و با راه عقل که بیشتر در حوزه شناختشناسی مطرح است فرق دارد.

راه عقل جاده و راهی مشترک و واحد است که تعددپذیر نیست و به منزلگه واحدی می‌رسد و تعارض عقول بمعنای خطای آنهاست، ولی راه عشق راه بادیه بیمودن و بیراهه رفتن است که هر کس در آنجا راهی دارد که از راه دیگران جداست.

۵. ان‌الدین عندالله الاسلام و اسلام بیش از یک راه نیست و راه فطرت نیز دوم ندارد.

۶. سوره حمد - قرآن مجید و نیز آیات ۲/ بقره - ۱۷۷ بقره.

